

جوراب^۱

(در باب ترجمه ادبیات روسی به انگلیسی)

جَنّت مَلکولم^۲

ترجمه گلی امامی

در کتاب *آنا کارنینا*، یک روز پس از آن مجلس رقص سرنوشت‌ساز، که آنا مصمم شد ورونسکی را فراموش کند و زندگی آرام خود را با پسر و همسرش از سر بگیرد («زندگی‌ام به روال سابق ادامه پیدا می‌کند، و همه چیز مطابق معمول خوب خواهد بود»)، آنا در کوپه قطار شبانه مسکو - سنت پترزبورگ می‌نشیند، و رمانی انگلیسی (را که صفحاتش هنوز برش نخورده) به دست می‌گیرد؛ از اشارات نویسنده به شکار و مجلس نمایندگان می‌توان حدس زد اثری از ترلوپ^۳ بوده. البته تولستوی اشاره‌ای به ترجمه آن نمی‌کند - روس‌های تحصیلکرده، انگلیسی را به خوبی فرانسه می‌دانستند. برعکس، کمتر انگلیسی‌زبان تحصیلکرده‌ای بود که بتواند کلاسیک‌های روسی را به زبان اصلی بخواند. تا همین اواخر، اکثر انگلیسی‌زبانان برای خواندن ادبیات روسی متکی به دو ترجمه بودند، یکی ترجمه بانوی انگلیسی کنستانس گارنت^۴ و دیگری ترجمه زوج انگلیسی لوئیس و ایلمر ماد^۵، که به ترتیب در سال‌های ۱۹۰۱ و ۱۹۱۲ منتشر شدند. عالم برجسته اسلاو و استاد دانشگاه، گری سائول مورسون^۶، زمانی در مورد گارنت چنین نوشت:

من عاشق کنستانس گارنت هستم، و آرزو دارم عکس قاب‌شده‌ای از او را بر دیوار اتاقم می‌داشتم، زیرا اغلب فکر می‌کنم که من از راه تدریس مجموعه آثار کنستانس گارنت است که امرار معاش می‌کنم. این بانو درک بسیار خوبی از زبان انگلیسی دارد،

^۱ برگرفته شده از نیویورک ریویو آو بوکس (۱۳ جولای ۲۰۱۶)

^۲ Janet Malcolm

^۳ Trollope

^۴ Constance Garnett

^۵ Aylmer Maude

^۶ Gary Saul Morson

و بخصوص، انگلیسی‌ای که در رمان‌های بریتانیایی دوره رئالیستی رایج بود، و این او را برای ترجمه شاهکارهای روسی، شایسته‌تر می‌کند. تولستوی و داستایوسکی مدام دیکنز، ترلوپ، جورج الیوت و دیگران را می‌خواندند و از آن‌ها می‌آموختند. هر بار کسی یکی از این آثار را باز-ترجمه می‌کند، مفسران می‌گویند که ترجمه جدید جایگزین گارنت می‌شود؛ و بعد ترجمه دیگری سربرمی‌آورد، که احتمالاً جایگزین گارنت شود، الی آخر. این بانو حتماً کار مهمی انجام داده است.

مورسون که این مطلب را در سال ۱۹۹۷ (در مکاتبه‌ای با نگارنده) نوشت، با تلخی آن را یادآوری می‌کند. از آن زمان تاکنون، شهاب ثاقبی به جهان امن ادبیات روسی با ترجمه انگلیسی برخوردار کرده است. زوجی به نام ریچارد پویر^۷ و لاریسا ولوخونسکی^۸، تجارتهای راه انداخته‌اند، به این معنی که هر چه متن روسی به دست‌شان می‌رسد را به انگلیسی عجیب و خشک و بی‌روحي ترجمه می‌کنند. و با کمال شگفتی، منتقدان نه فقط این ترجمه‌ها را طرد نمی‌کنند، بلکه با آغوش باز هم از آن‌ها استقبال می‌کنند و این ترجمه‌ها جایگزین هم ترجمه‌های گارنت، هم ترجمه‌های ماد و سایر ترجمه‌های قدیمی‌تر شده‌اند. وقتی به کتابفروشی می‌روید که اثری از تولستوی، داستایوسکی، گوگول، یا چخوف بخريد، بیشترین چیزی که می‌یابید ترجمه پویر و ولوخونسکی است.

مورسون در شماره آگوست/جولای (۲۰۱۰) مجله کامنتری^۹ مقاله‌ای نوشت با عنوان «پویری‌زدگی ادبیات روسی». در این مقاله مورسون برای بیان احساسش نسبت به فاجعه‌ای که از زمان ظهور ترجمه‌های پ/و بر سر ادبیات روس در زبان انگلیسی آمده، از واژه «تراژدی» استفاده می‌کند. به نظر او «این (ترجمه)ها پوتمکین هستند- ظاهراً دقیقند ولی با دقت نظر بیش‌تر در آن‌ها حقیقتاً قلبی و بی‌روحند». مورسون نگران است که «اگر دانشجویان و بیشتر خوانندگان عادی (ترجمه‌های) پ/و را انتخاب کنند، به احتمال قوی حدس می‌زنند آنچه که باعث شده بود بسیاری ادبیات روس را با چنان دید والایی بنگرند، مقوله‌ای است کهنه و از بین رفته».

⁷ Richard Pevear

⁸ Larissa Volokhonsky

⁹ Commentary

در تابستان ۲۰۱۵ مصاحبه‌ای از این زوج خوشبخت پولدار در پاریس ریویو به چاپ رسید. مصاحبه‌کننده- با اشاره به اظهار نظری که پویر در سال ۲۰۰۵ به دیوید رمنیک^{۱۰} کرده بود- می‌پرسد: «شما گفته‌اید که یکی از هدف‌های متعالی شما در مقام مترجم این است که به زبان انگلیسی «انرژی» ببخشید. می‌شود توضیح بدهید منظورتان چیست؟» پویر با اشتیاق پاسخ می‌دهد:

به نظر من رمان امریکایی خیلی بی‌روح و خود-مدار شده بود. فکر کردم برای بیرون آمدن از این وضع به تحولی نیاز است. یکی از چیزهایی که در مورد ترجمه خیلی دوست دارم این است که به من امکان می‌دهد کارهایی بکنم که شما معمولاً در انگلیسی انجام نمی‌دهید. فکر می‌کنم این بخش مهمی از ترجمه است. تأثیر مثبت ترجمه همین بده بستان گرده‌افشانی زبان‌هاست. بعضی به ما انتقاد می‌کنند و می‌گویند این بیش از حد ادبی است، آن بیش از حد روسی است ولی من اهمیتی نمی‌دهم. اشکالی ندارد، بگذارید کمی «راشنیسم» (روسی‌زدگی) داشته باشیم. بگذارید کمی وارونه کار کنیم. چرا باید حذف بشوند؟ حدس می‌زنم اگر شما نویسنده‌ای معاصر باشید، ظاهراً نباید چنین کنید، ولی من به عنوان مترجم می‌توانم. من عاشق این رفت و آمد آزاد میان دو زبان هستم. فکر می‌کنم مهم‌ترین وظیفه من این است که زبان (مادری‌ام) را غنی‌تر کنم. زبان انگلیسی را.

این نظریه غریب درباره وظیفه مترجم نشان می‌دهد که مدرسان آموزش ادبیات روسی در تدریس کلاسیک‌های روسی از طریق ترجمه‌های «غنی شده» پویر با چه وظیفه مشکلی روبرو هستند. در سال ۲۰۰۷ بود که برای نخستین بار، نام پ/و را در ایمیلی که از آنا شاپیرو^{۱۱} دریافت کردم دیدم:

خواندن *آنا کارنینا* با ترجمه پویر و ولوخونسکی را چند هفته پیش تمام کردم و هنوز کمابیش دارم حرص می‌خورم. چه مزه بدی در مذاق باقی می‌گذارد؛ خیلی اشتباه است، و اشتباه غریبی است که (انسان) غذای خوشمزه‌ای را به چوب تبدیل کند. تصور نمی‌کردم چنین چیزی ممکن باشد. همیشه فکر می‌کردم که تولستوی ضایع‌کردنی نیست، چون مثل آب روان می‌نویسد، کلماتی که مانند آجر روی هم قرار می‌گیرند، که متوجه‌شان نمی‌شوی، که نویسنده شفاف‌ی است، که امکان ندارد طعمش را

¹⁰ David Remnick

¹¹ Anna Shapiro

اشتباه بگیری، چون تمام کوشش‌اش این است که چنین اتفاقی نیفتد. ولی این‌ها طعم بدی به آن اضافه کرده‌اند، به طوری که حتی وقتی گارنت جملاتی مانند: “Vronsky eschewed farinaceous foods” به کار می‌برد، مزاحمت ایجاد نمی‌کند. تصور می‌کنم پویر فکر می‌کند دارد تولستوی را اصلاح می‌کند؛ یا این‌که از تولستوی نویسندهٔ بهتری است.

وقتی سرانجام ترجمهٔ پ/و از *آنا کارنینا* را ورق زدم متوجه شدم شاپیرو چرا حرص می‌خورده. نقیض گارنت به من زل زده بود. آن انگلیسی روان گارنت، جملاتی که سریع پیش می‌رفتند، حس او از کلمات – همگی از بین رفته بود، و جایگزین آن چیزی شده بود، مانند پیانو زدن یا آواز خواندن کسی که اهل موسیقی نیست. به عنوان مثال:

Garnett: All his efforts to draw her into open discussion she confronted with a barrier that he could not penetrate, made up of a sort amused perplexity.

P&V: To all his attempts at drawing her into an explanation she opposed the impenetrable wall of some cheerful perplexity¹².

یا:

Garnett: After taking leave of her guests, Anna did not sit down, but began walking, up and down the room. She had unconsciously the whole evening done her utmost to arouse in Levin a feeling of love – as of late she had fallen into doing with all young men – and she knew she had attained her aim, as far as was possible in one evening, with a married and honorable man. She liked him very much, and, in spite of the striking difference, from the masculine point of view, between Vronsky and Levin, as a woman she saw something they had in

^{۱۲} ترجمهٔ سروش حبیبی: همهٔ کوشش‌هایش به قصد این‌که زنش را به دادن توضیحی وادار کند با دیوار استوار حیرت‌خندان او روبرو می‌شد.

common, which had made Kitty able to love both. Yet as soon as he was out of the room, she ceased to think of him.

P&V: After seeing her guests off, Anna began pacing up and down the room without sitting down. Though for the whole evening (lately she had acted the same way towards all young men) she had unconsciously done everything she could to arouse a feeling of love for her in Levin, and though she knew that she had succeeded in it, as far as one could with regard to an honest, married man in one evening, and though she liked him very much (despite the sharp contrast, from a man's point of view, between Levin and Vronsky, as a woman she saw what they had in common, for which, too, Kitty had loved them both), as soon as he left the room, she stopped thinking about him¹³.

چنانچه این مثالها قانع کننده نیستند، بگذارید درخشش گارنت را در مقام یک مترجم با فراز دیگری از فصل هشتم کتاب سوم *آنا کارنینا* نشان بدهم. در ملک ییلاقی دالی ابلنسکی هستیم، جایی که قرار است تابستان و بهار را با شش فرزندش آنجا به سر ببرد، درحالی که استیوا همسر زنباره‌اش در مسکوست. دالی قرار است بچه‌هایش را برای مراسم عشاء ربانی روز یکشنبه به کلیسا ببرد. تمام هفته گذشته، سرگرم دوختن یا تعمیر لباس‌هایی بوده که قرار است بچه‌ها برای مراسم بپوشند. اکنون درشکه دم در است، بچه‌ها با لباس‌های زیبایشان روی پله‌های خانه نشسته‌اند، ولی مادرشان هنوز در خانه است و طول می‌دهد. وقتی سرانجام با لباسی از موسلین سفید ظاهر می‌شود، تولستوی مکتبی می‌کند تا فرسودگی و از خودگذشتگی غیر معمول شخصیت دالی را، با سر و وضعش، شرح بدهد. ترجمه گارنت از این فراز چنین است:

^{۱۳} ترجمه سروش حبیبی: آنا چون مهمانانش را مشایعت کرد آرام نگرفت و در اتاق به قدم زدن پرداخت. هر چند در تمام مدتی که لوین نزد او بود بی‌آنکه خود آگاه باشد (چنانکه در این اواخر در رابطه‌اش با همه مردان جوان چنین بود) هر کاری که می‌توانست کرده بود تا لوین را فریفته خویش سازد، و گرچه می‌دانست که تا جایی که یک مرد زن‌دار و شریف را ظرف یک شب بتوان شیفته ساخت در این کار موفق بوده است و گرچه لوین در دلش راه یافته بود (با وجود تفاوت چشمگیری که از نظر مردان میان لوین و ورونسکی موجود بود، او، از چشم زنانه‌اش به کلیاتی توجه داشت که دل کیتی را فریفته هر دو کرده بود) همین که از اتاقش بیرون رفت دیگر به او فکر نکرد.

Darya Aleksandrovna had done her hair, and dressed with care and excitement. In the old days she had dressed for her own sake to look pretty and be admired. Later on, as she got older, dressing up became more and more distasteful to her. She saw that she was losing her good looks. But now she began to feel pleasure and interest in dressing up again. Now she did not dress for her own sake, not for the sake of her own beauty, but simply so that as the mother of those exquisite creatures she might not spoil the general effect. And looking at herself for the last time in the mirror, she was satisfied with herself. She looked nice. Not nice as she would have wished to look nice in old days at a ball, but nice for the object she now had in view.

و این هم ترجمه پ/و:

Darya Alexandrovna had done her hair and dressed with care and excitement. Once she used to dress for herself to be beautiful and admired; then, the older she became, the more unpleasant it was for her to dress; she saw that she had lost her good looks. But now she again dressed with pleasure and excitement. Now she dressed not for herself, not for her own beauty, but so that, being the mother of these lovely things, she would not spoil the general impression. And taking a last look in the mirror, she remained satisfied with herself. She was pretty, not as pretty as she had once wanted to be at a ball, but pretty enough for the purpose she now had in mind¹⁴.

¹⁴ ترجمه سروش حبیبی: داریا الکساندرونا با دلواپسی و هیجان لباس پوشید و گیسو آراست. در گذشته برای دل خود لباس می پوشید و می خواست که زیبا باشد و دیگران از او خوششان آید. اما هر قدر بیشتر پا به سن می گذاشت خودآرایی برایش ناخوشایندتر می شد، چون می دید که پیوسته زشت تر می شود؛ اما حالا باز با لذت و هیجان لباس می پوشید. دیگر نه برای دل خود و نه به منظور جلوه گری خود را می آراست، بلکه قصدش از خودآرایی آن بود که در میان دسته گل هایش بوته خار نباشد. و چون واپسین بار در آینه نگاه کرد از هیئت خود راضی بود. زیبا بود، اما زیبایی اش نه از آن گونه بود که در جوانی برای خود آرزو می کرد تا در مجلس رقص جلوه کند، بلکه به طرزى که با قصد کنونی اش سازگار باشد.



Constance Garnett (1861-1946)

در این جا بحث بر سر واژه‌های روسی و کلیدی *کراسیوایا*^{۱۵} و *خوروشا*^{۱۶} است. تولستوی واژه نخستین را که به معنی «خوشگل» یا «زیبا»ست، در جمله‌ای که به روزهای گذشته ارجاع دارد، و زمانی که دالی برای تحسین شدن لباس می‌پوشید، به کار می‌برد. او از واژه دوم به معنی «خوب» یا «پسندیده» برای هدف از خودگذشتگی زمان حال دالی استفاده می‌کند. کاربرد گارنت، از جمله «ظاهر خوبی داشت» حس گذر زمان را چنان خوب منتقل می‌کند که هیچ‌یک از

مترجم‌های *آنا کارنینا* به این درستی آن را منتقل نکرده‌اند. لوئیس و آیلمر ماد (برخی خوانندگان، ترجمه ایشان را به ترجمه گارنت ترجیح می‌دهند) می‌نویسند، «ظاهرش بد نبود» که از برگردان پ/و، «خوشگل بود» بهتر است. ولی «ظاهر خوبی داشت» گارنت هوشیارانه است.

تصوری عمومی از گارنت وجود دارد که بانوی خل‌وضعی در دوره ادوارد بود که با سرعتی جنون‌آمیز ترجمه می‌کرد، و به دلیل شتابش اشتباهات زیادی مرتکب می‌شد، و به زبانی کهنه می‌نوشت که باید دوباره ترجمه می‌شد. توصیف دی. اچ. لارنس از گارنت در مورد شتاب و بی‌دقتی او، چنین تصویری را توجیه می‌کند:

در باغ می‌نشست و ستونی از ترجمه‌های فوق‌العاده‌اش را از روسی تولید می‌کرد. هر صفحه‌ای که تمام می‌شد، بدون نگاه کردن، آن را روی ستونی که زمین بود می‌انداخت، و صفحه تازه‌ای را شروع می‌کرد. ستون به این بلندی بود... تقریباً تا دم زانویش، و تمامش سحرآمیز بود.

¹⁵ krasivaya

¹⁶ khorosha

لحن تحقیرآمیز لارنس را به خوبی حس می‌کنید: نشستن در باغ، تلنبار کردن شتابزده صفحات «فوق‌العاده» و «سحرآمیز» ترجمه‌هایش به روی هم. آخر مترجم جدی در اتاقی می‌نشیند و با دقت و صبوری کار می‌کند. گارنت اشتباه می‌کرد، ولی اشتباهاتی قابل اصلاح، همان‌گونه که نسخه تجدیدنظرشده و درخشان نینا بربرووا^{۱۷} و لئونارد کنت^{۱۸} نشان می‌دهد. و اما، درمورد این اتهام که گارنت به زبانی کهنه می‌نویسد، بله، این‌جا و آن‌جا واژه‌ها و جملاتی به کار می‌برد که امروزه استفاده نمی‌شود. ما همین کاربرد واژه‌ها و جملات قدیمی را در رمان‌های ترولوپ و دیکنز و جورج الیوت هم می‌بینیم. آیا آن‌ها را هم باید به دلیل ذوق و سلیقه خوانندگان امروزی بازنویسی کرد؟ (شما واقعاً این را می‌پسندید؟)

بحث دیگری که ترجمه تولستوی را به زبان انگلیسی عجیب امروزی توجیه می‌کند و توسط پ/و مطرح می‌شود، و اخیراً ماریان شوارتز^{۱۹} هم با آن‌ها هم‌صدا شده، عبارت از این است که خود تولستوی هم به روسی عجیبی می‌نوشت و وقتی ما ترجمه‌های گارنت و ماد را می‌خوانیم، تولستوی واقعی نیست. قابل توجه است که تلاش شوارتز برای «باز-خلق سبک تولستوی به انگلیسی» از پ/و هم فراتر می‌رود و ناشیانه‌تر است. شوارتز حتی یکی از منقلب‌کننده‌ترین صحنه‌های رمان را داغان می‌کند- آن‌جا که کیتی، تلاش خواهرش را برای دلداری او، نسبت به طرد شدن از طرف ورونسکی، پس می‌زند و با خشم، موقعیت خوارشده خودش را در مقایسه با زنبارگی استیوا به او یادآور می‌شود. پس از این انفجار، دو خواهر در سکوت کنار هم می‌نشینند. در ترجمه گارنت از این صحنه چنین می‌خوانیم:

The silence lasted for a minute or two. Dolly was thinking of herself. That humiliation of which she was always conscious came back to her with a peculiar bitterness when her sister reminded her of it. She had not expected such cruelty from her sister, and she was angry with her. But suddenly she heard the rustle of a skirt, and with it the sound of heart-rendering, smothered sobbing, and felt arms about her neck.

¹⁷ Nina Berberova

¹⁸ Leonard Kent

¹⁹ Marian Schwartz

شوارتز چنین ترجمه می‌کند:

The silence lasted for a couple of minutes. Dolly was thinking about herself. Her humiliation, which was always with her, told especially painfully in her when her sister mention it. She had not anticipated such cruelty from her sister, and she was angry with her. Suddenly, however, she heard a dress and instead of the sound of sobs that had been held back too long, someone hands embracing her around the neck from below²⁰.

احتمالاً قصور نوک قلم یک ویراستار چنین جمله دستوری مغلوطی را به وجود آورده. اما ادبیات-بازی گستاخانه شوارتز در جمله زیر قطعاً عمدی بوده. صحنه گفت‌وگویی است بین استیوا و پیشخدمتش ماتوی²¹، پس از آن‌که دالی رابطه او و پرستار بچه‌ها را کشف کرده و جنجالی به پا شده: گارنت می‌نویسد:

“Eh, Matvey?” He said, shaking his head.
“It’s all right sir; it will work out,” said Matvey.
“Work out?”
“Yes Sir.”

و این هم برگردان شوارتز:

“Eh, Matvei?” he said, shaking his head.
“It’s all right, sir, things will shapify,” said Matvei.
“Shapify?”
“I’m certain of it, sir.”²²

²⁰ ترجمه سروش حبیبی: سکوت آن‌ها دو دقیقه‌ای طول کشید. دالی به حال و روز خود فکر می‌کرد. خفتی که پیوسته به آن آگاه بود وقتی خواهرش آن را به رخش کشید دردناک‌تر دلش را آزرده. انتظار رفتاری چنین سنگدلانه را از خواهرش نداشت و از او رنجید. اما ناگهان صدای خش‌خش پیرهنی را همراه با طغیان هقهقه‌ای فروخورده شنید و دست‌هایی از پایین دور گردنش حلقه شد. کیتی بود که جلوش زانو زده بود.

²¹ Matvey

²² ترجمه سروش حبیبی: سرش را جنباند و گفت: وای، مات‌وی، چه کنیم؟

این واژه نوساخته شوارتز تلاشی است برای برگردان واژه جدید تولستوی *آبرازواتسیا*^{۲۳} (مشتق از واژه *آبراز*^{۲۴}، به معنی فرم یا تصویر). تولستوی این نوآوری اش را چند صفحه بعدتر هم به کار می‌برد.

“Stepan Arkadyevich liked a good joke. ‘And perhaps things will shapify! A fine turn of phrase: *shapify*,’ he thought. ‘I must repeat that one.’”

ولی آن‌جا که واژه نوساخته روسی بانمک است، برگردان انگلیسی اش عجیب است. خواننده را در مسیر خواندن میخکوب می‌کند. هیچ مترجم دیگری در دامی که شوارتز افتاد نیفتاده. سایر مترجم‌ها-از جمله پ/و- ظاهراً متوجه بوده‌اند قابلیت‌هایی که زبان‌های اسلاو برای بازی با کلمه دارند در زبان انگلیسی وجود ندارد، و سعی نکردند از خودشان واژه جدیدی بسازند. (رزاموند بارتلت^{۲۵} و پ/و به واژه *آبرازواتسیا* نزدیک‌تر شده‌اند:

“Things will shape up” and “it’ll shape up”

بعضی اوقات البته لازم است مترجم در این مورد تلاشی بکند، مانند داستان «ایونیچ»^{۲۶} اثر چخوف که در آن شخصیتی به «زبان غیرعادی حرف می‌زند، که طی تمرین زیاد برای بانمک حرف زدن، ظاهراً عادت جاری اش شده:

“badsome”, “hugeous”, “Thank you most dumbly” and so on.

ماتوی گفت: غصه‌اش را نخورید، قربان، درست می‌شود.

درست می‌شود؟

بله قربان، حتماً.

²³ obrazuetsia

²⁴ obraz

²⁵ Rosamund Bartlett

²⁶ Ionitch

ولی در مورد ماتوی که به طور معمول از زبان غیرعادی استفاده نمی‌کند، اختراع یک واژه جدید و حتی خوب انگلیسی، ضرورتی ندارد.

یا دارد؟ شما طرف کی هستید؟ مترجم باید صلاح چه کسی را در نظر بگیرد؟ آن‌ها که نیازشان ساده است، و از ترجمه انتظار دارند به جای آن‌که لذت و درک‌شان را خدشه‌دار کند، (با روانی) آن‌ها را پیش ببرد؟ یا آن‌ها که به مکتب پیشرفته‌تر (یا خودآزارنده) تعلق دارند که می‌خواهند بدانند «اصل» چه بوده؟ بحث من این‌جا در مورد رمان است. به اعتقاد برخی خوانندگان، شعر و طنز غیر قابل ترجمه هستند. ولی قطعاً رمان‌ها را می‌توان با موفقیت ترجمه کرد. افسانه (تخیل) بنیادینی که (رمان‌ها) می‌خواهند در داستان‌های دوران خودشان منتقل کنند به تمام فرهنگ‌ها تعلق دارد و می‌توان به انواع زبان‌ها بازگوشان کرد. بگذارید نمونه دیگری، از هدفی که، این همه از طرف خوانندگان نیازهای ساده، سنگش را به سینه زده‌ام برایتان بیاورم.

درحالی‌که نسخه (تصحیح‌شده) کنت/بربرووا^{۲۷} از آنا کارنینا شامل هزاران بازنویسی است، در اصل همچنان ترجمه گارنت محسوب می‌شود. کنت و بربرووا می‌نویسند، «درست است که گارنت اشتباه‌های زیادی مرتکب شده و به دلیل تربیت خانوادگی‌اش قدری خشکه مقدسی به خرج داده، به طوری که گهگاه دهان تولستوی را می‌بندد، ولی در این‌که زبان و نحو او تقریباً همیشه با امانت‌داری برگردانده شده، چه کلمه به کلمه و چه در لحن، تردیدی وجود ندارد. ما نیز مانند بسیاری معتقدیم که هیچ‌کس بهتر از او ترجمه نکرده است». کنت و بربرووا ماهرانه *“he eschewed farinaceous and sweet dishes”* را به *“he avoided starchy foods and desserts”* تغییر دادند. آن‌ها اشتباه واقعاً فاحشی را، در فرازی که ورونسکی ابتدا در ایستگاه راه‌آهن چشمش به آنا می‌افتد، اصلاح کرده‌اند. گارنت می‌نویسد:

“he felt he must glance at her once more: not that she was very beautiful...”

که عجیب است چون زیبایی استثنایی آنا یکی از نکات اصلی رمان است. در نسخه تصحیح‌شده به *“not that”* و *“not because”* تبدیل شده و جمله درست جا می‌افتد.

²⁷ Kent/Berberova

با وجود این، بازنویسی‌هایی (هم در کار آن‌ها) دیده می‌شود که می‌توان گفت ترجمه گارنت را دچار «پویری زدگی» کرده. در کتاب پنجم، فصل ۳، تولستوی از آن مرد جوان مسخره، واسینکا و سلوسکی^{۲۸} زمانی که متوجه می‌شود لباس شکاری‌ای که پوشیده مناسب نیست درحالی‌که لباس کهنه و فرسوده‌ای که استیوا به تن دارد، آخرین مد است، با خباتتی دلنشین می‌نویسد. در ترجمه اصلی گارنت چنین آمده، استیوا:

“in rough leggings and spats, in torn trousers and short coat. On his head there was a wreck of a hat.”

کنت و بابرووا به درستی «اسپت» را حذف می‌کنند ولی آن را با چیز اسرارآمیزی جایگزین می‌کنند:

“linen bands wrapped around his feet.”

این بندها چی هستند؟ در نسخه آقا و خانم ماد این راز برای خواننده فاش می‌شود:

“Oblonsky was wearing raw hide shoes, band of linen wound round his feet instead of socks, a pair of tattered trousers...”

در اصل تولستوی، جوراب وجود ندارد. مترجمان فقط تصمیم گرفتند به خواننده کمک کنند. پاسخ شما به این سوال که آیا آن‌ها کار درست یا اشتباهی کرده‌اند، موضع شما را در جدال جاری ترجمه ادبیات روسی به انگلیسی روشن می‌کند.

²⁸ Vassenka Vesselovsky